

هوالحق

نام کتاب: punished by silence

نام نویسنده: Jwyan C Johnson

نام ترجمه شده: مجازات سکوت

نام مترجم: lantern

زبان مبدأ: انگلیسی

<<www.novelfor.ir>>

www.novelfor.ir

مجازات سکوت به قلم: lantern

Des: mobina..a



سکوت

مجازات

(ترجمه شدن)

خلاصه:

هنگامی که یک دختر دوقلو ناپدید می‌شود، یک درخواست ناشناس برای کارآگاه فرستاده می‌شود. اما کارآگاه در کاره* در همان اول کار موانعی از گذشته خود را در این پرونده می‌یابد!

حالا او باید از عواطف خود پیشی بگیرد، زیرا تحقیقات فعلی به یک بازی قایم موشک در زمینه قانونی تبدیل شده است. حضانت والدین، خودشیفتگی و یک خرس عروسی! اما آیا با این سرخ‌ها، در را جا می‌زند؟ آیا با هر انگیزه پنهانی، در را کسی است که کنار بکشد؟ آسمان تاریک، بارانی بر مایکل می‌بارد؛ اما او بی توجه، به فشار دادن پدال گاز ادامه می‌دهد و متوجه سرعت نود و یک کیلومتر بر ساعتش نمی‌شود.

- من فکر می‌کنم که اون خودش!

صدایی با اکو از گذشته مایکل در ذهنش تکرار می‌شود، همانطور که او سعی در یادآوری آن دارد. با جستجوی سرخ‌ها، او به رادیو می‌رسد.

- تکرار می‌کنم! این یک هشدار برای تمامی افرادی است که در آزادراه بیست و یک به سمت شمال حرکت می‌کنند. دختر بچه ای با موهای قهوه ای تیره، چشم های سبز فندقی که هفت ساله است، گم شده! لطفا در صورت داشتن اطلاعات، با ما تماس بگیرید.

- هفت؟

مایکل با نگاه به رادیو ماشینش، از دخترش می‌پرسد.

- شرل! تو هفت ساله ای؟

- نه! من امروز دیگه هشت ساله شدم!

- این همون چیزیه که من فکر کردم!

شرل لبخند می‌زند؛ در حالی که خرس عروسی جدید خود را با بازوی کبودش نگه داشته است.

مایکل می‌گوید:

- این تقصیر تو نیست شرل! کار درستی کردی که به من گفتی این که تو خونه جدید چه اتفاقی افتاده

- اما مامان به من گفت که به تو نگم!

- خب... مامان نباید این کار رو می کرد. هر وقت کسی خواست به تو صدمه بزنه یا خواهرت، شما ها باید به من بگید. مهم نیست که اون کیه!

- باشه.

- و نگران کایلین نباش. ما می خوایم راهی برای پیدا کردن خواهر دوقلوت پیدا کنیم. قول میدم، خب؟

- باشه!

با ورود به ترافیک، مایکل سرعت اتومبیل خود را کم می کند و قلبش سریع می تپد. او به دنبال لباسی می رود که دختر خود را تغییر دهد و مبدل کند و کاملاً آگاه است که هیچ جای شبهه ای برای افکار عمومی وجود ندارد.

- کاپیتان!

کارآگاه کوری در داخل منطقه تماس می گیرد.

- ما تماس شما رو دریافت کردیم؛ این مربوط به همون هشداره که ما شنیدیم؟

کاپیتان پاسخ می دهد:

- بله و من به شما و دردا در این مورد احتیاج دارم. محل مشکل، بخش مرکزی دوهزار و صد و بیست و یکه.

- بخش مرکزی؟

دردا ادامه داد:

- آیا اون آدرسی نیست که محل نیروهای پلیسه؟

داستان کوتاه ترجمه شده مجازات سکوت | مترجم lantern کاربر رمان فور

- باور کنی یا نه، اون ها از ما کمک خواستند. منم به اندازه شما شگفت زده شدم بچه ها، اما هیچ کس از یک درخواست ناشناس برای ملکه سرخ یک در اینجا غافلگیر نشده. علاوه بر این کودک گمشده، دختر یکی از پلیس های اونجا است.

ددرا پرونده را می گیرد و آن را می خواند.

کاپیتان می افزاید:

- در واقع همه شما پلیس ها همه چیز رو سرسری می گیرید! بیایید این دختر بچه را پیدا کنیم؛ دختر یکی از همکارهای ما. بیاید بریم!

با بیرون رفتن کاپیتان، ددرا به دفتر خود باز می گردد.

کوری پرسید:

-آیا این بخش قدیمی تو نبود، ددرا؟ لطفا بهم بگو که یک میانبر می شناسی.

کوری به ددرا نگاه می کند و این پرونده را سخت تر می کند.

- ددرا! خوبی؟ تو دختر گمشده رو می شناسی؟

ددرا پاسخ می دهد:

- نه! من پدر و مادر پلیسش رو می شناسم! اون شریک سابق منه. باید چیزی بیشتر از این باشه.

کوری می گوید:

- ددرا بیخیال شو! واقعاً فکر می کنی که این مورد بزرگتر از آدم ربایی یک کودک؟ این حتی ممکنه؟

- با وندال، بله! اون یک پلیس نادرست و یک فروشنده مواد مخدره؛ اگر چه من هرگز نتوانستم این رو اثبات کنم. درست بین ما، وندال دلیل واقعی که من آن منطقه رو ترک کردم. فقط به این متن نهصد و یازده نگاه کن! تماس گیرنده گمنام در اواسط جمله اول خود، نظرش رو تغییر داده. در ابتدا به نظر می رسه کسی که در یک که تماس می گیره... مثل پلیس عمل کرده.

داستان کوتاه ترجمه شده مجازات سکوت | مترجم lantern کاربر رمان فور

کوری پرونده را می گیرد و همچنان که ددرا ادامه می دهد، آن را می خواند.

- حتی عجیب تر، وندال فرزندى نداره.

-اون شریک سابق تو از سال ها قبله

- سه سال پیش. اما این دختر گمشده، هفت ساله است؛ به علاوه تولدش که امروزه!

-عجیبه!

- هنوز هیچ مادری زنگ نزده و این جزئیات نهصد و یازده تقریبا هیچ چی نیستند! این گزارش فقط مجموعه ای از اصطلاحات احساساتیه؛ حتی قبل از نام کودک مفقود شده!

- از " مسلح و خطرناک " گرفته، تا " با احتیاط پیش بروید!"

- کسی در تلاشه تا نیروی پلیس رو تحریک کنه؛ پلیس ما، در منطقه ما! این می تونه یک ضربه سازمان یافته باشه که ناآگاهانه توسط ما انجام بشه. این مشکل اون یا حوزه اون نخواهد بود! و شاید هدف واقعی پدر واقعی، اون بچه باشه

- ممکنه. از نظر آماری، بیشتر آدم ربایی ها توسط یک والدین غیر حضانت صورت می گیره. اما چرا پدر، یک قل دوقلو رو می گیره و دیگری رو رها می کنه؟

- می تونی برای چند دقیقه این رو برای من نگه داری کنی؟

ددرا قدم می زند و فکر می کند.

- کاپیتان گفت یک تماس گیرنده ناشناس به طور خاص از من درخواست کرده و فکر می کنم می دونم چرا! بدون من برو؛ من یک ماشین پلیس معمولی قرض می گیرم تا با اون برم

- اون جا می بینمت!

مادر فریاد می زند:

من به شما همه چیز رو گفتم! کایلین روی این فرش گیر افتاد و افتاد. این فقط یک فرش سوخته است! به جای مایکل چندتا سوال دیگه دارید؟

- مایکل؟

کوری سؤال می کند:

- مایکل کیه؟

- من... او... من مایکل نگفتم! گفتم دخترم

کوری می پرسد:

- مادر! افسران ما هر کاری که می تونند، انجام میدن؛ اما برای انجام این کار، باید آنچه رو که ممکنه این واقعه رو تحریک کرده باشه، پیدا کنیم. حالا کسی دیگه ای هم با شما و دختراتون زندگی می کنه؟

- من... نگاه کن من قبلاً همه چیز رو گفتم! چرا من رو آزار می دید؟ ایندجوری به مردم کمک می کنید؟

مادر ناگهان از خانه خودش خارج شد و دختر دیگر مجروحش را همان جا رها کرد. همان طور که مأمورین او را دنبال می کنند و به دنبالش می روند، ددرا وارد داخل خانه می شود.

- ددرا!

کوری برای نشان دادن چیزهای جدید، او را به آشپزخانه می برد.

او گفت:

- هیچ نشانه ای از وندال یا هر پلیس منطقه شرقی در این جا نیست. اون گفته که اون هرگز در تماس با پدر بیولوژیکی دخترش نیست، چون اون تو او نجا است؛ زندان... برای فروش مواد مخدر!

- بله! دقایقی پیش اون رو تحقیق کردم. اسمش مایکله و اون تازگی مرخصی موقت گرفته و حالا حدود سه ماهه که خارج شده. اون همیشه ادعا می کرده بی گناهه. به طور تصادفی، پلیسی که گفته میشه اون رو مورد ضرب و شتم قرار داده، وندال بوده.

او افزود:

- اما انگیزه وندال برای اتهام به مایکل برای فروش مواد مخدر چیه؟

هر دو به بیرون نگاه می کنند تا متوجه مادر عصبانی شوند که هنوز با افسر پلیس مشکل دارد.

کوری می گوید:

- او، حالا اون رو می گیرم!

ددرا دلایل آورد:

- اعدام شامل مجازات گناهه.

- پس چرا مایکل وقتی بی گناهه، می تونه مواد مخدر در اختیار داشته باشه؟

هر دو به درون پنجره نگاه می کنند تا متوجه دختر رها شده عاطفی شوند، کایلین...

ددرا با خودش می گوید:

- او، حالا می فهمم!

یک بار دیگر هم هشدار در یک کلانتری پلیس خاموش شده بود.

- ددرا! درمورد خبرنگاران، خبرهایی رسیده که به این جا میان. اون ها گفتند تا یک ساعت دیگه

- احتمالاً توسط وندال دعوت شدند. بنابراین این پرونده یک ساعت طول می کشه تا به یک سیرک سیاسی شهر تبدیل شه تا بیان و داستان نادرست رو با یک میکروفون به خورد مردم بدن!

با پیوستن کوری به پلیس های بیرون، ددرا خم می شود تا کایلین را خطاب کند. کایلین با بالا بردن سر کوچک خود، موهای خود را حرکت می دهد و خرس عروسی جدید او و چهره اش، هر دو درد را نشان می دهد.

ددرا جو را به دست می گیرد:

- کایلین! اسم من "ددرا کاره" است. من کارآگاه هستم و می خوام به تو کمک کنم، خب؟

باشه؟ این درسته که تو و خواهرت امروز هشت ساله می شید؟

او پاسخ می دهد:

- بله!

- خوب مبارک که تولدت کایلین! این یک خرس عروسکی واقعا زیبا است. هدیه ی امروزت بود؟

- آره. این از ... بابای واقعی منه!

- از مایکل؟ کایلین دیدی پدر واقعیت به این جا اومده و شرل رو با خودش می بره؟

- بله!

کایلین پاسخ می دهد و ددرا خون تازه او را که بر روی فرش می ریزد، نگاه می کند.

- باشه! یک ثانیه کایلین نکون نخور. بذار چیزی پیدا کنم که خونریزی تو رو متوقف کنه.

ددرا در حالی که خانه رها شده را برای معالجه جراحات کایلین اسکن می کند، چیز قابل توجهی پیدا نمی کند.

- کایلین؟ مادرت باند یا حوله ها رو نگه نمی داره و یا کجا نگه می داره هر چیزی رو؟

کایلین با اشاره به کابینت قفل شده، می گوید:

- تو قفسه بزرگ هاست؛ اما ما نمیتونیم بازش کنیم. ماما و وندال فقط اون رو باز می کنند تا بعضی اوقات به ما غذا بدن؛ اما فقط وقتی خوب هستیم.

ددرا مقابل کایلین بر می گردد تا زخمش را پیدا کند.

ددرا در حالی که شال او را از دور گردنش برمی دارد، گفت:

- باشه کایلین! امروز چه اتفاقی افتاده که تو به یاد داری؟

- من و شرل توی اتاق خودمون بازی می کردیم. و بعد بعضی از مردها با وندال اومدن داخل خونه برای خوردن آب نبات سفید.

- آب نبات سفید؟

- یک نوعیه که اون ها با بینی خودشون می خورند. وندال همه آب نبات سفید رو نگه می داره توی کمد ما؛ اما ما مجاز به لمس اون نیستیم.

ددرا می فهمد و می گوید:

- می فهمم!

هنوز هم دست کایلین را در باند می پیچد و مادر غایب او را در بیرون تماشا می کند.

- بعد چه اتفاقی افتاد عزیزم؟

- بعد تلفن زنگ زد. و وندال گفت سلام... سلام؟ اما جوابی وجود نداشت! بنابراین اون وقت من و شرل می دونستیم که این یک تماس تلفنی مخفییه.

- کایلین! تماس تلفنی مخفی چیه؟

- خب...

- تو می تونی به من بگی

- خوب بابا مجاز نیست بیاد و ما رو ببینه. اما بعضی اوقات اون به نزدیکی ما میاد و مقداری غذا برای ما لای فنس ها می ذاره؛ چون ما گرسنه می شیم. هر وقت که تلفن ما یک بار زنگ می خوره، این جوریه که می دونیم که غذای بیشتری برای ما توی نزدیکی حصار اون جا وجود داره، اما ما باید قبل از دیدن مامان و وندال اون رو بدست بیاریم. بنابراین وقتی که من و شرل به دنبال این هستیم، تظاهر می کنیم که با هم قایم موشک بازی می کنیم تا زمانی که ما تمام غذاها رو دزدکی پیدا کنیم و اون ها رو مخفی کنیم. من بد بودن رو نمی خوام ددرا! اما وقتی مامان و وندال به ما غذا نمی دند، من گاهی خیلی گرسنه میشم. شرل گفت که انجام این کار برای ما بد نیست. اما لطفاً لطفاً نگید به مامان و وندال؛ چون باعث میشه که دچار مشکل بشم! ددرا اطمینان می دهد:

- قول میدم که به اون ها نگم! لطفاً کایلین ادامه بده! بعد از تماس تلفنی مخفی چه اتفاقی افتاد؟

- وقتی وندال با تلفن گفت "سلام... سلام"، شرل تو گوشم پیچ کرد که مجبور هستیم قبل از بازگشت وندال به اتاقش برگردیم تا اون آب نبات سفیدش رو بخوره. من گفتم که وندال ممکنه ما رو بگیره؛ بنابراین اون خیلی سریع از اتاق فرار کرد، اما من به اندازه کافی سریع نبودم و وندال جلوی من رو گرفت.

ددرا در حالی که کایلین ادامه دارد، مکث می کند.

- شرل به حیاط خلوت فرار کرد و من از راه دیگه ای به اون جا دویدم. ما دوتا خرس های عروسکی و یک سری دیگه از گوشت های تند و زننده برای مخفی کردن ما دیدیم.

- وای!

- و بعد ما حتی پدر رو در تابلوی توقف دیدیم. و از او چشم پوشی کردیم. اما وندال اون رو از پنجره ما دید. بنابراین او از کنار حصار ما فرار کرد و فریاد زد بابا و بعد شرل شروع کرد به جیغ زدن که می خواهیم با بابا زندگی کنیم

- اوه!

- و بعد از اون شرل تو گوش من زمزمه کرد "بیا بریم و فقط با شمارش روی شماره سه فرار کنیم" اما من می ترسیدم. نمی خواستم دچار مشکل بشم. بعد شرل واقعاً سریع به بیرون زد و داخل ماشین بابا پرید. و بعد وندال با یک اسلحه شلیک کرد. اون ها خیلی سریع فرار کردند. ددرا با صدای نرم تری واکنش نشان می دهد:

- مطمئناً!

- مامان خیلی سخت به من ضربه زد. از هر زمان دیگه ای بدتر بود! و بعد اون گفت من هرگز نمی تونم برم.

- ای وای!

- این عادلانه نیست که من در تمام طول روز خوب بودم، اما اون ها هنوز به من امروز هیچ غذایی ندادند!

- حق با توه!

ددرا مدیریت می کند.

- این عادلانه نیست!

ددرا متوجه مادر و همه پلیس ها می شود.

- خانم ددرا! آیا می تونید من رو با خودتون ببرید جایی که بابا و شرل هستند؟ امن تر و سرگرم کننده تره وقتی که با پدر هستیم! اون هرگز به ما آسیب نمی رسونه؛ غذای بیشتری وجود داره و حتی اسباب بازی هایی هم در خونه اون وجود داره. همه چی خوب بود قبل از این که قاضی ما رو وادار به رفتن با مامان کنه. اگه می تونید، لطفاً من رو با خودتون ببرید تا کنار بابا و شرل باشم؛ میخوام برم لطفا ددرا!

- کایلین! من...

- لطفا خانم ددرا! من خرس عروسکیم رو به تو خواهم داد.

ددرا که یک بار دیگر با سکوت مجازات شد، به کایلین خیره شده و از بیرون به بیرون پنجره را اسکن می کند.

- دقیقا چقدر تو قایم موشک خوب هستی؟

- ددرا!

یکی از متخصصان حرفه ای آشنا داخل شد.

ددرا پاسخ داد:

- اوه! سلام دکتر!

و بعد برگشت به گفتگو.

- کایلین! این دکتر جانسون است. اون یک روانشناس کودکه که با ما همکاری می کنه.

- سلام!

- سلام کایلین!

دکتر جانسون خم می شود.

- چه خرس عروسکی عالی ای! می خواستم مطمئن باشم حالت خوبه؟ آیا می تونیم در چند مورد صحبت کنیم؟

- باشه!

- بسیار خب. پس کایلین! چطور...

دکتر جانسون مکث می کند تا متوجه چشمان ددرا شود و قبل از این که دیگران متوجه شوند، ددرا بی سر و صدا از در بیرون می رود و توجه همه را که به درون خود برگشته اند، به سمت ماشین خود برمی گرداند.

- یک ثانیه سریع صبر کن کایلین! من برمی گردم. قول میدم، خوبه؟

کایلین وقتی چشمان دکتر جانسون را دنبال می کند، پاسخ می دهد:

- خب!

دکتر جانسون می گوید:

- ددرا! ما باید تو رو از این پرونده جدا کنیم، چون که وندال نزدیک به گذشته خود تو بوده و تو و من هر دو می دونیم که خیلی نزدیک به خودت بوده
ددرا می گوید:

- من خوبم. خوبه اما این کمی زندگی دخترا رو خراب کرده، تمام! مصرف مواد مخدر، محرومیت از غذا، کمبود عاطفه و یک پدر وابسته به تعقیب!
- می دونم؛ فقط اینکه که این برای تو خیلی آشناست...

حرکات ددرا هنگامی که مأموران پلیس با آن حرکت می کنند، دکتر جانسون به ماشین پلیس او نزدیک تر می شود. ددرا به پلیس در نزدیکی آن ها می گوید:

- این یک گفتگوی خصوصی! کوری! می تونی همه را داخل خود ببرید. من تازه اطلاعات جدیدی رو باید به اشتراک بذارم

کوری همه آن ها را با غضب داخل می کند.

دکتر جانسون می گوید:

- ددرا! من می دونم که تو یک فرد بالغ و حرفه ای در کار هستی، اما من هنوز هم تو رو به عنوان بیمار خودم می بینم! اگر به من اجازه می دید، حالا به عنوان پزشک با شما صحبت

کنم؛ به خانه برو! این فلاش بک های اضافی را ایجاد نکنید. کوری می تونه این پرونده رو اداره کند. و من معضل شما رو برای سروان توضیح خواهم داد.

ددرا تلفن همراه خود را بیرون آورد و شروع کرد شماره گیری

- بر می گردم!

ددرا با بازگشت دکتر جانسون به داخل اتاق کایلین، دورتر می شود. چند لحظه از بازگشت ددرا می گذرد.

- باشه!

ددرا دوباره وارد خانه می شود.

- دکتر جانسون! چیزی که ما صحبت کردیم، من نظرم رو عوض کردم. اشکالی نداره، فقط همه گوش بدید. کاپیتان تازه تماس گرفت و یک شاهی فکر کرده که اون ها خواهر دوقلوی کایلین، شرل رو دیدند. اون در یک ماشین بوده که حدود یک ساعت از این جا دور شده. اما اول، باید برای اطمینان از این موضوع، عکسی از کایلین به شاهدان بفرستید. کجا! خواهر دوقلوی او کجاست؟ کایلین کجاست؟

کوری پاسخ می دهد:

- او فقط ناگهان در اتاق خود فرار کرد. من فکر می کنم زنگ تلفن او را ترساند.

- صبر کنید! تلفن به این جا رسید؟ کی بود؟

- فقط یک بار زنگ زد! من به موقع برش داشتم، اما هر کس که بود، فقط قطع شد.

-اوه مرد! این تماس تلفنی مخفی بود! کایلین زودتر به من گفت که کد مخفی بین آنها هنگامی که مایکل در طرف دیگر حصار خانه بوده، این است. داخل اتاقشه؛ عجله کن!

وقتی پلیس به سمت اتاق کایلین می دوید، نامادری به طرز مرموزی رفت تا ورودی آنها را مسدود کند.

نامادری اصرار کرد:

نه! من بررسی خواهم کرد.

کوری می گوید:

- برید کنار!

- کایلین؟

درا صدا می کند.

- شما نمی توانید وارد شوید! من حقوقی دارم و شما به ضمانت احتیاج دارید.

درا در حالی که به یک جواب می دهد می گوید:

- نه اگر امنیت اون به خطر بیفته!

رو به پلیس گفت:

- در رو لگد بزن!

- صبر کن!

بوم!

پلیس در داخل یک اتاق به ظاهر تنهایی عجله می کند.

- کایلین؟

درا صدا می کند.

- کایلین؟

پلیس در یک کمد قفل شده را باز می کند در حالی که درا هنوز کایلین را صدا می کند.

خیلی مرموزانه مادر مثل ماست ایستاده بود! در واقع کوری دور خانه را تماشا می کرد. او فقط چرای این را وقتی می فهمد که پلیس ها قفل کمد کایلین را بشکنند.

- اون اینجا نیست!

- اما مطمئنا مواد مخدر هست!

کوری گفت:

- شما ها! مامان رو دنبال کنید!

- کایلین؟

ددرا به سمت پنجره بسته ادامه می دهد. او آن را باز می کند و به طرف حصار می رود.

- جانین؟

دکتر جانسون این نام جدید را تشخیص می دهد و به سرعت بعد از ددرا می دود.

ددرا به طرز مرموزی بدون هدف به طرف حصار راه می رود و می گوید:

- متاسفم!

دکتر جانسون آرام می گوید:

- به من گوش کن! تو خیلی به این قضیه نزدیکی. برو خونه! من به کاپیتان زنگ می زنم.

خودت و سرزنش نکن و در حال حاضر فقط به خانه برو!

ماموران پلیس گیج بین ددرا و سائیز کمد کوکائین با سر می چرخند. ددرا به دکتر جانسون سر

تکان می دهد و همان طور که جستجویش آغاز می شود، به سمت ماشینش می رود.

- این جا چه خبره؟

صدایی وارد خانه می شود:

- هی!

وقتی پلیس ها با او مبارزه می کنند، ادامه می دهد

- شما ماموران پلیس اطلاع دارید که من چه کسی هستم؟

کوری می گوید:

- آره! تو وندالی! و همچنین به خاطر آن مواد بدی که در اتاق دختر خوندت به سر می برن،

باید در بازداشت به سر ببری!

(سه روز بعد)

یک خبرنگار خبری از صفحه تلویزیون گزارش می دهد:

به اخبار خوش آمدید! اطلاعات بیشتر کسب شده حاکی از آن است که یک پدر تنی به هر دو دختر دوقلوی او به طرز معجزه واری پیوسته است. حالا همه آنها در صحت و سلامت می توانند با امنیت از مرز عبور کنند و خارج از صلاحیت ما نباشند. اما سؤالاتی هنوز در مورد این دوقلوهای هشت ساله باقی مانده است که در پشت پرده است. دقیقاً چطور کایلین کوچک از مادرخوانده مضطرب خود پیشی گرفت، پدرخوانده او و مواد مخدر و نحوه پیگرد قانونی این داستان و کشف راز این معما توسط کارآگاه خبره

- کارآگاه ددرا کاره؟ ما با معلم مهد کودک کایلین صحبت می کنیم که ایده ای در مورد...

[تق تق]

- دکتر جانسون؟

ددرا در جلوی در یک دفتر آشنا در محل قرار دارد. دکتر با خاموش کردن تلویزیون، می گوید:

- ددرا، لطفاً وارد شید!

ددرا هنگام نشستن، می گوید:

- متشکرم!

دکتر جانسون با تردید می گوید:

- البته، من همین طور فهمیدم. هر کس دیگه ای این کار رو کرده، برای آزار تو بوده. آخرین عناوین نسبت به تو ددرا، ناعادلانه بود!

- بله، این رسانه است!

ددرا وارد بحث می شود.

- من همه اون ها رو دیدم! شاهزاده قایم- موشک در جنگ با ملکه سرنخ. ددرا نظری ندارد، چون نمی تواند پازل را بباید! حتی داخل توییتتر، تصویری از نشان پلیس من رو بالای یک مهد کودک کار گذاشته بودند، یا در پشت کارتن های شیر!

- مطمئناً این ناشی از حسادت جمعی، توی این شهر است. ددرا! تو ملکه ی سرنخ هستی که هر معمایی رو بدون حادثه حل کرده و حتی با گیر افتادن در این یکی، دو بازداشتی که انجام شده، یک پلیس خلافکار در معرض دید قرار گرفته. اون مادر خونده عزیز که از اون عکس گرفتن، گذشته تو که با وندال بوده است. حالا تو کارت رو انجام دادی و یک دختر کوچولو زندگی بهتر که لیاقتش رو داره، می گذرونه!

- من ازش خوشحالم دکی!

- واقعاً چه احساسی داری؟

- درست مثل همون که من به کاپیتان، همکارم کوری و همه گفتم؛ من کمی شرمنده ام، اما خوبم! خوب میشم! در واقع من فقط اینجا هستم، چون کاپیتان میگه من نمی تونم به کار خود برگردم تا زمانی که من رو ارزیابی کنی! ددرا روی تخت معاینه دراز می کشد.

- تو به یاد داری که هر چیزی که به من بگی، در این جا محرمانه باقی می مونه؟

- مطمئناً! اما من نمی دونم که بعد از این که هشت ساله من رو فریب دادید، کدوم یک از احساساتم رو از دست میدم؟

دکتر جانسون با لبخند می گوید:

- ددرا! فکر می کنم ترفند واقعی اینه که تو فریب خوردی؛ این طور نیست؟

ددرا محتاط به نظر می رسد.

دکتر ادامه می دهد:

- من اون دخترک ترسیده رو فرض می کنم که ناگهان با صدای ریتم یک زنگ تلفنی میدوه و می خواد که تنهای تنها بمونه. اون به اتاق خودش هجوم می بره و ناپدید میشه. داخل

داستان کوتاه ترجمه شده مجازات سکوت | مترجم lantern کاربر رمان فور

راهرویی که منجر به جمع آوری کوکائین وندال میشه؛ اما تجربه من در روانشناسی کودک تعجب می کنه که چرا یک کودک هشت ساله برای قفل کردن در و بستن پنجره پشت سر خود، واکنش نشون میده؟ به طور کلی کودکانی که خردسال هستند، این قدر ذهنشون آگاه نیست و معمولاً احساساتشون رو از طریق تنفر و خواسته های راحت تر نشون می دند!

ددرا در حالی که به دور نگاه می کند، می گوید:

- واقعاً!

- فکر می کنید ددرا یک هشت ساله، تصادفی می دونسته که جستجوی بدون حکم ما در اون اتاق به محض گم شدنش، قانونی میشه؟

ددرا پاسخ می دهد:

- بعیده!

- اما پدر و مادر اون، پلیس هستن و قایم-موشک اون، فقط برای خوردن قایمکی بود! وقتی این جریان رو با هم جمع می کنی، بدیهیه که کایلین یک نوع نبوغه!

- نه! من فکر می کنم شاید شما باشید!

ددرا عصبی مکث می کند و مجازات با سکوت را می پذیرد و مثل دکتر به فکر می رود.

دکتر گفت:

- من با آن تماس تلفنی پنهانی، متوجه تنشی شدم. شاید هیچ وقت توجه نکرده باشی! مطمئناً پیش بینی می شد که مایکل تماس گرفته باشه؛ اما آیا می تونی این اشتباه رو در نظر داشته باشی؟ یک نیاز مخفی برای محافظت وجود داشته؟ آیا اون جا کسی بود که مطمئناً تماس گیرنده مایکل رو می دونست؟

ددرا با حرکت چشم، ساکت مانده است.

- شاید این تماس گیرنده، همون تماس گیرنده ای بود که فقط چند ثانیه قبل، هشدار رو لغو کرد!

دکتر جانسون در حالی که ددرا هنوز سکوت می کند، او را مشاهده می کند.

- و هنگامی که تو با اعلام اون هشدار برگشتی، زبان واضح تر بود؛ تو مثل یک ساعت رفتار می کردی و روی زمان بندی متمرکز شده بودی. تصادفاً زمان بندی کاملی برای کایلین بود!

او هنوز در مجازات سکوت می ماند.

ددرا نفس عمیقی می کشد.

- و دو روز بعد، یک کشف در مرز اعلام شد؛ یک ماشین پلیس سرقت شده، اما بدون ورود قاچاقی؟ یعنی نیازی به تعمیر خودرو نبوده؟

ددرا با اضطراب به پایین نگاه می کند.

- اما می دونی چیه ددرا؟ چند مورد هست که کاملاً نمی تونم بفهمم! من آن قدرها گیج خوردم که مایلیم با یک کارآگاه واقعاً خوب صحبت کنم تا بتونم جای خالی های ذهنم رو پر کنم؛ اما اون چه من می توانم ارائه کنم، این واقعیتیه که همه چیز محرمانه، از هر دو طرف برای همیشه باقی می مونه! من مایل به انجام این کار هستم. فکر می کنی کسی این کار رو انجام بده، ددرا؟

- بله!

او اطمینان می دهد و دکتر توافق می کند.

- من یک کارآگاه رو می شناسم که مطمئناً چنین کاری می کنه. خود من! می خوام به تو در حل پازل ها توی این مورد کمک کنم.

دکتر جانسون گفت:

- باشه! تئوری تو چیه؟

ددرا شروع می کند:

- خب، کشف شد که کایلین واقعاً در بازی قایم- موشک خوبه. در طول این نسخه حرفه ای از این بازی قایم- موشک، شاید سیستم این بود، بدون اون که بدونیم چنین چیزی بوده و شاید کایلین جایی پنهان شده؛ مثلاً زیر یک پتو بوده. در صندلی عقب ماشین پلیس من که باز بود!

- پس شمارش معکوس "آماده یا نه" اون زنگ تلفن مخفی بود!

ددرا تأیید می کند:

- بله! اون زمان همون بود و زمان لازم برای توضیح من بود به مامورهای کوری و سرگرم کردن بقیه مامورها. وقتی برگشتم داخل، مطمئن شدم که درب اتومبیل رو قفل نگه ندارم.

- باشه. ادامه بده کارآگاه!

- بنابراین تو همه رو فریب دادی تا فکر کنند که توسط یک دختر هشت ساله فریب خوردی؟

ددرا هنگام خواندن عناوین روزنامه ها، تأیید کرد:

- این تنها راه بود!

دکتر دوباره به عناوین روزنامه ها خیره می شود.

- قصد داری تا همیشه سمت رو پاک کنی؟

- در حال حاضر من فقط به پاک کردن دو دختر معصوم در دوران کودکیشون اهمیت میدم!

پزشک، راضی پاسخ می دهد:

- خب، کارآگاهی یک معامله است! با تشکر از تو برای نظریه ات! هر آن چه در این جا بحث

میشه، محرمانه باقی خواهد موند؛ همه چیز.

ددرا با یک بازدم ناگهانی، پاسخ می دهد:

- من واقعاً از این دکتر استقبال می کنم اما یک چیز وجود داره که نمی تونم بهت اجازه بدم از

ددرا دور بشی؛ نمی خوام کارم رو ول کنم! به طور اتفاقی از کایلین به عنوان جانین یاد کردی

و من حتی نیازی به یادداشت های جلسه ندارم تا یادم باشه که جانین اسم خواهر کوچک

شماست. فهمیدی چه اتفاقی افتاده؟

- نه! من او را باور می کنم.

- خیلی چیزهای بد اتفاق افتاده؛ برای اون، برای ما و من اون جا نبودم. من هنوز هم نیستم!

- خب یک بار دیگه، تو و جانین در مورد اون توافق کردید؛ یادت میاد؟

ددرا پاسخ می دهد:

- بله!

- اما این درست نیست! بعضی اوقات احساس می کنم بسیار مأیوس کننده هستم.

- جانین از همه چیز به جز معضل تو در این باره آگاهی داره و موافقه! من واقعاً فکر می کنم باید به اون دسترسی پیدا کنی. و البته تو همیشه می تونی شرایط این رو تغییر بدی!

- من حرفت رو گوش میدم؛ قول میدم!

- باشه! بنابراین من چند روز مرخصی رو برای خودت توصیه می کنم کارآگاه! مراقب خودت باش!

هنگامی که ددرا به خانه برگشت، بسته ای را در جلوی در خانه خود مشاهده می کند. او آن را باز می کند تا یک خرس عروسکی را با یک یادداشت ضمیمه شده در انتهایش را بخواند:

او می خواست شما او را به عنوان کارآگاه کاره داشته باشید.

او نام آن را خرس کاره گذاشت!

با تشکر از همه چیز، کارآگاه!

من ازت ممنونم!

گرافیسٲ: mobina..a

جهت دانلود رمان های بیشتر و عضویت در سایت به آدرس www.novelfor.ir مراجعه کنید.